

میلیاردها دلار هزینه دخالت جمهوری اسلامی در جنگ داخلی سوریه

ماجرای حویلی‌های جاه‌طلبانه، توسعه‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه جمهوری اسلامی در منطقه خاورمیانه یکی پس از دیگری با رسوایی و شکست روبرو می‌شود. ماجرای هسته‌های که هزینه‌های سنگینی را به توده‌های مردم ایران تحمیل کرد، ظاهراً با پذیرش شکست، پایان یافت، اما این پایانی بر جاه‌طلبی‌های جمهوری اسلامی نبود. دخالت نظامی روزافزون در سوریه، ماجرای دیگری است که گرچه شکست آن نیز هم‌اکنون آشکار شده است، اما هزینه‌ها دیگری بر دوش کارگران و زحمتکشان ایران تحمیل کرده است. آنچه آشکار است و همگان می‌بینند، اجساد نظامیانی است که روزمره از سوریه بازگردانده می‌شوند. اما آنچه پوشیده و پنهان مانده است، میلیاردها دلار است که سالانه از جیب کارگران و زحمتکشان ایران، به عنوان کمک به رژیم ورشکسته سوریه داده می‌شود، یا به هزینه‌های نظامی این جنگ اختصاص می‌یابد.

در سوریه جنگی داخلی برپاست که تمام طرف‌های درگیر در آن، یک مشت مرتجع‌اند. در جریان این جنگ داخلی ارتجاعی، شهرهای این کشور به همراه تمام امکانات صنعتی، خدماتی و رفاهی ویران شده‌اند. میلیون‌ها سوری، کشور را ترک کرده و در اردوگاه‌های آوارگان به سر می‌برند. ۲۵۰ هزار تن به قتل رسیده و ده‌ها هزار تن از مردم غیرنظامی در نتیجه بمباران و گلوله باران معلول شده‌اند. میلیون تن نیز در شهرها و روستاهای محاصره‌شده از کمبود آذوقه و امکانات بهداشتی و درمانی در عذاب‌اند. رقابت قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای که هریک جانب این یا آن دسته ارتجاعی را گرفته‌اند، عامل مهمی در تشدید و ادامه این جنگ داخلی ویرانگر بوده است. جمهوری اسلامی ایران که حتی تا مرحله گسیل نیروهای نظامی خود به سوریه پیش رفته است، نقش مهمی در ویران‌سازی سوریه و ادامه جنگ داخلی در این کشور داشته است. اما این مداخله نظامی و لشکرکشی برای دفاع و بقاء رژیمی که حداکثر از حمایت ده درصد جمعیت علویان این کشور برخوردار است، جمهوری اسلامی را در منجلائی نیز فروبرده است که نتیجه آن، افزایش روزافزون تلفات نظامیان در سوریه است. هرچه مداخلات نظامی جمهوری اسلامی برای حفظ رژیم سوریه بر سریر قدرت افزایش یافته، تعداد کشته و زخمی‌ها نیز بیشتر شده است.

وقتی که رژیم در سال گذشته دریافت فقط از طریق اعزام واحدهای سپاه پاسداران، نمی‌تواند به اهداف خود جامه عمل پوشد و هم‌روزه باید اجساد پاسداران را به ایران بازگرداند، زبده‌ترین

درآمدهای نجومی مدیران و افزایش فاصله طبقاتی

انتشار فیش‌های حقوق اسفند ۹۴ اعضای هیئت عامل بیمه مرکزی در اردیبهشت ماه ۹۵، بسیاری را حیرت‌زده کرد. حیرت‌زده از ارقامی که تحت عناوین مختلف همچون حقوق پایه، فوق‌العاده ویژه، اضافه کاری و طلب قبلی دست به دست هم می‌دهند و مجموع دریافتی نهایی این مدیران را به چند ده میلیون تومان حتماً تا ۱۶۰ میلیون می‌رسانند. از آن سو، "کسورات" این فیش‌ها نشان می‌دهند وام‌های هنگفتی هم به این مدیران پرداخت شده است. وام‌هایی بین ۹ میلیون تا ۴۸۴ میلیون تومان به نام وام ضروری، وام مسکن، وام اتومبیل، وام اتومبیل مدیران، وام تعمیرات و تجهیزات. تا جایی که مجموع وام دریافتی تنها ۴ مدیر به بیش از ۵ / ۱ میلیارد تومان سر می‌زند.

در پی انتشار این فیش‌ها، وزیر اقتصاد دستور پیگیری صادر کرد. کمیته‌ای تشکیل شد. چنان که

نقش خامنه‌ای در روی کار آمدن روحانی و توافقات هسته‌ای

"احمدی‌نژاد به رهبری گزارش داد به آخر خط رسیدیم"، "افشای گزارش هسته‌های احمدی‌نژاد" این‌ها از جمله عناوین روزنامه‌هایی بودند که در روز چهارشنبه ۲۲ اردیبهشت مصاحبه‌ی غلامرضا مصباحی مقدم با سایت "انتخاب" در روز سه‌شنبه ۲۱ اردیبهشت را باز انتشار دادند. در واقع نیز هیچ سخنی از سوی مقامات حکومتی تا امروز علت اصلی روی کار آمدن کابینه‌ی روحانی را به این روشنی و وضوح بیان نکرده بودند که غلامرضا مصباحی مقدم نماینده کنونی مجلس اسلامی و خبرنگار در این گفت‌وگو بیان کرد. موضوع مهمی که روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب حکومتی که این گفت‌وگو را انتشار دادند، آگاهانه از روی آن گذشتند. آن‌ها با انتشار این مصاحبه به‌نبال این بودند تا به افکار عمومی بقبولانند که روحانی با توافق هسته‌ای، کشور را از شرایطی که به آخر خط رسیده بود

جنبش اعتراضی معلمان، سه سال بعد!

عراق همچنان در چنبره بی ثباتی و آتش انفجارها می‌سوزد

اخبار و تصاویری که این روزها از عراق منتشر می‌شوند، آینه شفاف‌ی از کشتار مردم بی دفاع در انفجارهای روزانه و تعمیق بی ثباتی سیاسی در این کشور بحران زده است. انفجارهایی انتحاری و بمب‌گذاری‌هایی کور که پایانی بر آن نیست و روزانه جان ده‌ها نفر از مردم عراق را می‌گیرد. شدت و گستردگی انفجارهای انتحاری در عراق به حدی رسیده است که فقط طی یک هفته گذشته بیش از ۱۴۴ نفر کشته و نزدیک به ۲۰۰ نفر زخمی شده‌اند. تنها در روز سه‌شنبه ۲۸ اردیبهشت چهار بمب انتحاری در محله‌های مختلف بغداد منفجر شد. مرگبارترین انفجار این روز که داعش مسئولیت آن را به عهده گرفت در بازاری در شمال بغداد در محله‌ای شیعه نشین بود که حداقل ۲۸ کشته و ده‌ها زخمی بر جای گذاشت. انفجار یک خودروی بمب‌گذاری شده در شهرک شیعه نشین صدر در شرق بغداد هم جان ۲۱ نفر را گرفت. در دو انفجار دیگر، یکی در کنار بازار میوه و

پیمان تی تیپ، دیکتاتوری عریان سرمایه

"دایره‌ی مناسبات بورژوازی بیش از آن تنگ شده است که بتواند ثروتی را که آفریده‌ی خود اوست در خویش بگنجاند. از چه طریقی بورژوازی بحران را دفع می‌کند؟ از طرفی به وسیله‌ی نابودی اجباری انبوهی از نیروهای مولده و از طرف دیگر به وسیله‌ی تسخیر بازارهای تازه و بهره‌کشی بیشتر از بازارهای کهنه"

با توجه به روند نظام سرمایه‌داری در عصر حاضر و بحران اقتصادی اخیر به نظر می‌رسد که این نقل قول از مانیفست حزب کمونیست که بیش از ۱۵۰ سال پیش توسط کارل مارکس و فریدریش انگلس نوشته شد، همین امروز نوشته شده باشد. هم‌زمان با "نابودی اجباری انبوهی از نیروهای مولده"، از جمله بستن کارخانه‌ها، توقف تولید و اخراج‌های دسته‌جمعی، که در سال‌های اخیر شاهد آن بودیم، نسخه‌ی دیگری که سرمایه‌داری جهانی برای برون رفت از بحران اقتصادی ماهوی خود می‌پیچد، "تسخیر

میلیاردها دلار هزینه دخالت جمهوری اسلامی در جنگ داخلی سوریه

اما این دخالت نظامی روزافزون جمهوری اسلامی در سوریه، چه عواقب و نتایجی برای توده‌های زحمتکش مردم ایران داشته و خواهد داشت؟

تا این لحظه متأسفانه توده‌های مردم ایران در قبال این دخالت نظامی موضعی انفعالی داشته و سکوت کرده‌اند. علت این بی‌تفاوتی هم در این است که از دیدگاه آن‌ها، نیروهایی که برای جنگ به سوریه اعزام می‌شوند، یک مشت مزدور حقوق‌بگیر طرفدار جمهوری اسلامی، اعم از پاسدار، ارتشی و حزب‌اللهی‌اند که ربطی به آن‌ها ندارد. اما عموماً از این واقعیت بی‌خبرند و در ناآگاهی نگه داشته شده‌اند که همین جنگ و اعزام نیروی نظامی چه هزینه هنگفتی برای آن‌ها دارد. جمهوری اسلامی از همان آغاز موجودیت خود، همواره، در بودجه‌های سالانه خود، میلیاردها دلار از حاصل دسترنج کارگران را صرف هزینه‌های دستگاه نظامی خود کرده است. اما در چند سال اخیر که بر دامنه مداخلات نظامی خود در سوریه افزوده است، بودجه ارگان‌های نظامی رژیم به ویژه سپاه پاسداران و ارتش، گاه متجاوز از ۳۰ درصد افزایش یافته است. این بدان معناست که این افزایش هزینه‌های نظامی در نتیجه مداخله در جنگ داخلی سوریه را، توده‌های مردم ایران باید بپردازند. یعنی بار هزینه‌های جنگ تا جایی که صرفاً به اعزام نیروی نظامی و تسلیحات آن مربوط می‌شود، بر دوش کارگران و زحمتکشان ایران قرار گرفته است. اما این فقط بخش کوچکی از باری است که این دخالت نظامی بر دوش توده‌های زحمتکش قرار داده است.

این واقعیت بر عموم مردم ایران روشن است که اکثریت بزرگ کارگران و زحمتکشان ایران زیر خط فقر به سر می‌برند. میلیون‌ها تن از مردم ایران بیکارند. اوضاع اقتصادی از هم گسیخته و وخیم است. دولت ادعا می‌کند که از نظر مالی در مضیقه قرار دارد. دستمزد و حقوق کارگران، بازنشستگان و برخی از کارمندان دولت، مدام به تعویق می‌افتد. اما دقیقاً در همین اوضاع و احوال است که جمهوری اسلامی در هر سال میلیاردها دلار به شکل پول نقد و یا کمک‌های جنسی و تسلیحاتی به رژیم ارتجاعی سوریه می‌دهد.

در سوریه دولتی وجود دارد، درگیر جنگ داخلی با هزینه‌های هنگفت، بدون این‌که منابعی برای تأمین این هزینه‌ها داشته باشد. اقتصاد سوریه از هم پاشیده و دولت از نظر مالی ورشکسته است. تولید ناخالص داخلی این کشور در فاصله ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ حدود ۶۳ درصد کاهش یافته است. واحد پول سوریه تقریباً ۹۰ درصد ارزش خود را از دست داده است. بهای کالاهای مصرفی از ۲۰۱۰ تاکنون ۴۵۰ درصد افزایش یافته است. واحدهای تولیدی یا تخریب شده و یا از کار افتاده‌اند. بخش بزرگی از کشور و مناطق کشاورزی و معادن در دست مخالفان رژیم است. یکی از منابع مهم درآمد دولت سوریه در گذشته نفت بود که در سال ۲۰۱۱ به ۴ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار رسیده بود، اکنون این درآمد تقریباً از دست رفته است. منبع مهم دیگر درآمد دولت از طریق نزدیک به ۹ میلیارد دلار درآمد سالانه از تورسیم تأمین می‌شد که این نیز قطع شده است. اقتصاد از هم پاشیده هم نمی‌تواند منبعی برای مالیات باشد، به ویژه که بخش بزرگی از سوریه

بی‌دلیل نبود که رئیس قرارگاه عمار زمانی گفت که سوریه برای جمهوری اسلامی ارزشی بیش از خوزستان دارد و خامنه‌ای نیز سوریه را عمق استراتژیک ایران نامید.

از دست دادن سوریه، برای جمهوری اسلامی صرفاً به خود این کشور محدود نمی‌شود. بلکه به معنای از دست دادن لبنان و نفوذ حزب‌الله خواهد بود. چراکه حلقه ارتباطی مهم و تعیین‌کننده برای تسلیح و تقویت حزب‌الله لبنان، سوریه است. این به معنای پایان ادعاها و شعارهای پوشالی و توخالی ضد صهیونیستی و ضد آمریکائی جمهوری اسلامی خواهد بود. جمع شدن بساط جمهوری اسلامی از سوریه همچنین به معنای پیروزی رقیب منطقه‌ای جمهوری اسلامی و برتری قطعی آن‌ها در منطقه خواهد بود.

شکست در سوریه بر موقعیت شکننده جمهوری اسلامی در عراق نیز تأثیر غیرقابل‌انکاری خواهد داشت. به ویژه در شرایطی که بحران سیاسی در عراق پیوسته عمیق‌تر می‌شود و نفرت از جمهوری اسلامی ایران و مداخلات آن در عراق حتی در میان برخی گروه‌های اسلام‌گرای شیعه، آشکار شده است، به تضعیف موقعیت جمهوری اسلامی خواهد انجامید. توده‌های مردم عراق در اعتراضات اخیر خود، این نفرت از جمهوری اسلامی ایران را در شعارهای خود نشان دادند و خواستار قطع مداخلات و تجاوزهای رژیم حاکم بر ایران شدند. این مردم به خوبی دریافته‌اند که جمهوری اسلامی ایران همانند امپریالیسم آمریکا، نقش مهمی در فلاکت و بیدختی، کشتار و ویرانی کنونی عراق و مردم آن داشته و دارد.

خلاصه کلام، از دست دادن سوریه به معنای کوبیده شدن آخرین میخ بر تابوت سیاست خارجی پان‌اسلامیستی و تلاش برای کسب هژمونی منطقه‌ای خواهد بود. روشن است که این شکست تأثیرات جدی بر وخامت اوضاع داخلی رژیم و فروپاشی جمهوری اسلامی نیز خواهد گذاشت. بنا به دلایل فوق است که سوریه این همه برای جمهوری اسلامی حائز اهمیت می‌باشد و موجودیت خود و سیاست خارجی‌اش را با شکست یا پیروزی در سوریه مرتبط می‌داند. البته تمام شواهد موجود نشان می‌دهند که جمهوری اسلامی هیچ چشم‌اندازی برای پیروزی ندارد. در نهایت آنچه می‌تواند ولو موقتاً به دست آورد، کسب حمایت جناحی از هیئت حاکمه سوریه، در ائتلافی است که با سرنگونی اسد شکل خواهد گرفت. این نیز مشروط است، به این‌که اساساً در کوتاه مدت جنگ داخلی بتواند خاتمه پیدا کند. فرضی که عجالتاً در چشم‌انداز قرار ندارد.

بنابراین، جمهوری اسلامی راهی جز این نخواهد داشت که بیش از پیش در منجلاب بحران و جنگ داخلی سوریه فرورود. نیروی نظامی بیشتری به سوریه گسیل دارد. واحدهای بیشتری از ارتش را به سوریه بفرستد و در واقعیت نقش ارتش از هم پاشیده و ضعیف اسد را خود و گروه دست‌نشانده اش در لبنان، حزب الله بر عهده گیرد.

واحدهای نظامی ارتش از جمله، واحدهای موسوم به کلاه سبز را به سوریه اعزام نمود. اما هنوز مدتی از اعلان این خبر نگذشته بود که در اواخر فروردین‌ماه امسال، اجساد گروهی از آن‌ها به ایران بازگردانده شد. کمتر از یک ماه بعد از این ماجرا بود که نیروهای نظامی رژیم، ضربه چنان سنگینی را متحمل شدند که تاکنون بی‌سابقه بوده است. روز ۱۷ اردیبهشت، یک گروه نظامی اسلام‌گرا، از مخالفان رژیم اسد که در ائتلاف جیش الفتح، متشکل از جبهه نصرت، احرار الشام و چندین گروه کوچک‌تر، حضور دارند، با حمله به شهرک مهم و استراتژیک خان طومان در حومه حلب، بر طبق گزارش‌های منابع مختلف، حدود ۸۰ تن از نظامیان جمهوری اسلامی را کشتند یا زخمی کردند و تعدادی را نیز به اسارت گرفتند. سنگگویی سپاه پاسداران استان مازندران اما در ۱۸ اردیبهشت‌ماه، تعداد کشته‌ها را ۱۳ و زخمی‌ها را ۲۱ نفر اعلام نمود. بعداً نیز گفته شد که ۵ تا ۶ نفر اسیر شده‌اند. واقعیت تلفات نیروهای رژیم هنوز دقیقاً مشخص نیست. اما سنگینی این شکست در آن حد بود که سپاه پاسداران با صدور اطلاعیه‌ای از مردم خواست که آرامش خود را حفظ کنند و به اخبار منابع دیگر توجه نکنند. در این اطلاعیه همچنین گفته شده بود که در زمان مقتضی که دشمن نتواند از آن بهره‌برداری کند، واقعیت را خواهد گفت. احتمالاً بازگرداندن باقیمانده سپاه کربلای مازندران که در ۲۱ اردیبهشت اعلام شد، سوی از دست رفتن روحیه این واحد سپاه پاسداران، در رابطه با نیاز به ارزیابی دقیق تلفات و خسارات بوده است. چون تعدادی که موفق به فرار شدند، حتی فرصت انتقال کشته‌ها و تعدادی از زخمی‌ها را پیدا نکردند.

شکست‌های نظامی جمهوری اسلامی در سوریه و افزایش روزافزون تلفات، این واقعیت را آشکار کرد که حتی اعزام واحدهای ارتشی به جبهه‌های جنگ در سوریه نمی‌تواند رژیم را از مخصصه نجات دهد و از تعداد تلفات بکاهد. علت آن هم پوشیده نیست. نظامیان جمهوری اسلامی باید در منطقه و زمینی جنگ کنند که هیچ شناختی از آن ندارند. علاوه بر این، فاقد هدفی هستند که به آن‌ها انگیزه جنگیدن بدهد. آن‌ها مزدورند. حقوق می‌گیرند که جنگند. جنگ در سوریه حتی برای سپاه پاسداران نیز نه جنگ ایران و عراق است و نه پاسداران اسلام‌گرای کنونی رژیم، پاسداران آن ایام.

با این اوصاف و به رغم این‌که جمهوری اسلامی این را هم به خوبی می‌داند که حتی امپریالیسم آمریکا به عنوان بزرگترین قدرت نظامی جهان و ناتو به عنوان قدرت نظامی متحد امپریالیست‌های اروپایی و آمریکایی، در عراق و افغانستان با شکست مواجه شدند، چرا خود را ناگزیر می‌بیند، در سوریه بماند و شکست‌های پی‌درپی را تحمل کند؟

واقعیت قضیه این است که از دست رفتن سوریه برای جمهوری اسلامی به معنای پایان آرزوها و اهداف توسعه‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه‌ای خواهد بود که ۳۷ سال برای تحقق آن تلاش کرده است.

درآمدهای نجومی مدیران و افزایش فاصله طبقاتی

انتظار می‌رفت، حاصل "تحقیقات" کمیته چنین بود: "مستندات موجود نشان می‌دهد آنچه در رسانه‌ها به عنوان حقوق‌های «چند ده میلیون تومانی» از آن یاد شده است"، برداشت‌هایی "نادرست" و "شتابزده" بوده‌اند. و البته برای اثبات "مستندات موجود" به "معوقات" پیشین اشاره شده است. در توضیح سرمنشأ یکی از این "معوقات" به دامن "اضافه کار فوق‌العاده خاص" پناه برده شده است. "اضافه کاری" ۱۷۵ ساعتی که در برخی از فیش‌های منتشر شده تا ۵۰ درصد کل مبالغ پرداختی را شامل می‌شود. گرچه، اضافه کار یکسان ۱۷۵ ساعته در فیش‌های این ۵ مدیر، به همراه عدم غیبت، عدم مرخصی بدون حقوق، عدم کسر کار و تأخیر بیش از آن که "مستندات" باشند، نشان از ساختگی بودن این فیش‌ها دارند.

به دنبال آن دیوان محاسبات اداری وارد کار شد. تحقیق کرد و تحقیق کرد تا دریافت "وجوهی غیرقانونی" پرداخت شده و دستور داده شد مبلغ ۲ میلیارد و ۱۰۶ میلیون ریال از این وجوه به "حساب‌های مربوطه" بازگردانده شود. وعده داده شد به تخلفات رسیدگی شود. مدیران نیز برای اثبات "حسن‌نیت" خود این مبلغ را به حساب بیمه مرکزی بازگرداندند.

پس از این جنجال‌ها، محمد ابراهیم امین، که از شهریور ۹۲ ریاست بیمه مرکزی ایران را بر عهده دارد، استعفا داد. او در متن استعفانامه‌اش، این "پیشامد" را "ساماندهی" شده خواند؛ از سیاهه اقداماتش در بیمه مرکزی گفت؛ منت گذاشت که پذیرش این "مسئولیت خطیر" به رغم "امتیازات مادی بخش غیردولتی که حداقل دو برابر بیمه مرکزی بود" برای "اصلاح امور صنعت بیمه" بوده است و در پایان نیز از "مردم شریف ایران، اهالی صنعت بیمه و به ویژه شخص" وزیر اقتصاد پوزش خواست. سیاهه اقداماتی که کارمندان معترض بیمه منکر آن‌اند و می‌گویند "با گذشت دو سال همچنان هیچ‌گونه سیاستی برای نظارت و کنترل بازار بیمه‌ای کشور طراحی نشده و بیش‌تر فعالیت‌ها مقطعی است، عدم به‌کارگیری نیروی انسانی متخصص و انتخاب مدیران بی‌تجربه به صورت مستقیم و با نظر رئیس کل بیمه مرکزی صورت گرفته که این اقدامات، تحت‌الشعاع برخی روابط سیاسی انجام پذیرفته است." با وجود این، وزیر اقتصاد نیز با پذیرش این استعفا و "درخواست بازنشستگی" از "خدمات" وی تقدیر کرد. اندکی بعد، پرویز خسرو شاهی، قائم مقام پیشین بیمه مرکزی و یکی از مدیران دریافت‌کننده حقوق‌های چند ده میلیونی موقتاً جای وی را گرفت.

نتیجه نهایی: یکی دیگر از عاملین سوءاستفاده‌های مالی، در "اقدامی شجاعانه" با استعفا و "پوزش‌خواهی" ناشی از رنجش، بدون پاسخگویی و بی آن که دامنه‌ی سوءاستفاده‌های مالی خود و ارگان تحت مسئولیتش روشن شود، رفت تا با استفاده از پاداش وزیر اقتصاد، چندین میلیون تومان ناقابل به عنوان حقوق بازنشستگی

دریافت کند و چه بسا در بخش غیر دولتی "با امتیازات مالی حداقل دو برابر بیمه مرکزی" به "خدمت" به مردم ادامه دهد. پرونده بسته شد زیرا به گفته‌ی وزیر اقتصاد در گفتگو با روزنامه قانون، "بحث دریافت حقوق با رقم بسیار بالا... از سوی وزارت اقتصاد منتفی اعلام شده". پس سادملوحی‌ست اگر تصور شود، زمانی گوشه و زوایای این حقوق‌های چند ده میلیونی در بیمه مرکزی روشن خواهند شد.

برای درک عمق فاجعه، بد نیست حقوق مدیران را با دستمزد و حقوق چند گروه از شاغلین مقایسه کنید: حداقل دستمزد کارگران ۸۱۲ هزار تومان، متوسط حقوق معلمان بین یک میلیون و ۴۰۰ یا ۵۰۰ هزار تومان و میانگین حقوق پرستاران ۱ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان و...

گرچه اختلاف دستمزد و حقوق در سایر کشورهای جهان نیز به چشم می‌خورد، اما در هر کشوری بنا به شرایط اجتماعی و سیاسی تدابیر گوناگونی برای کنترل آن اندیشیده شده است. مؤسسه "هی گروپ" با تکیه به بانک اطلاعاتی خود از ۲۴۰۰۰ مؤسسه در ۱۱۰ کشور در میان ۱۶ میلیون شاغل تحقیقی را انجام داده است. در این تحقیق فاصله دستمزدها و میزان رشد این اختلاف از سال ۲۰۰۸ تا سال ۲۰۱۴ در میان ۶۳ کشور بررسی شده است. این بررسی نشان می‌دهد میانگین رشد اختلاف دستمزدها در برخی از کشورها با سیر صعودی در حدود ۲۰ درصد و در برخی کشورها که عمدتاً کشورهای اروپایی هستند با سیر نزولی ۵ درصدی همراه بوده است. در تحقیق آمده است، بیش‌ترین درصد رشد اختلاف در بحرین است که حقوق مدیران ارشد در حال حاضر ۷/۹ برابر کارمندان سطح پایین است که این رقم در سال ۲۰۰۸، ۶/۳ برابر بوده است. ایالات متحده، مدیران ۴ برابر کارمندان تازه استخدام شده حقوق می‌گیرند که افزایش اختلاف از سال ۲۰۰۸ را به ۶/۱۰ درصد می‌رساند. در حال حاضر بالاترین تفاوت بین حقوق مدیران و شاغلین رده پایین در چین است که مدیران ۱۲/۷ برابر شاغلین سطح پایین حقوق می‌گیرند. در کشورهای اروپایی این افزایش کنترل گردیده است. "هی گروپ" علت را در وجود اتحادیه‌های کارگری نیرومند، نرخ مالیات که افزایش دستمزد را برای مدیران ارشد کم‌جاذبه می‌کند و واکنش شرکت‌ها به رکود در مناطق مختلف می‌داند. بنا به این گزارش، بسیاری از کشورهای اروپایی برای اجتناب از نابودسازی مشاغل، حقوق‌های بخش دولتی را کاهش دادند در حالی که در آمریکا، بسیاری از مؤسسات از تعداد شاغلین کاستند و بر وظایف و متعاقب آن حقوق مدیران ارشد افزودند. این مؤسسه افزوده است که رشد اختلاف دستمزدها روندی است ۳۰ ساله که از سال ۲۰۰۸ بر شدت آن افزوده است. در ایران، به جز اختلاف دستمزد که در نظام سرمایه‌داری جهانی امری است رایج، ویژگی‌هایی نیز دارد. به آن که طبق قانون مدیریت خدمات کشوری، "سقف حقوق ثابت و فوق‌العاده‌های مستمر نباید از ۷ برابر حداقل حقوق ثابت و فوق‌العاده‌های مستمر تجاوز کند"، در سال‌های اخیر گزارش‌های متعددی درباره دریافتی‌های کلان مدیران منتشر می‌شوند. یکی از آن ویژگی‌ها، رواج و رسوخ فساد

اقتصادی در تار و پود ساختارهای رژیم است. ساختارهایی که مهم‌ترین پرونده‌های اختلاس و دزدی و چپاول‌های کلان در سه دهه اخیر از دل آن‌ها بیرون آمده است. حقوق‌های چند ده میلیونی مدیران ارشد تنها یکی از این موارد است. با بررسی فیش‌های منتشر شده، ظاهراً پایه حقوق پرداختی در حدود قانونی است، اما بر این پایه حقوق، مزایا، پاداش‌ها، اضافه‌کاری‌ها و فوق‌العاده‌هایی افزوده می‌شوند که دریافتی نهایی را به چندین برابر پایه حقوق افزایش می‌دهند. و این همه تنها شامل مدیران می‌شود و نه اکثریت عظیم دستمزدبگیران. همچنین فیش‌ها نشان می‌دهند به جز دریافتی‌های هنگفت، وام‌های عجیب و غریب و با مبالغ نجومی به مدیران پرداخت می‌شود که باز هم اکثریت حقوق‌بگیران از دریافت آن‌ها محروم‌اند.

و این همه ماجرا نیست. به گزارش سایت "نسیم آنلاین"، کارکنان معترض بیمه مرکزی در نامه‌ای اعتراضی نوشته‌اند، از زمان ریاست محمد ابراهیم امین بر بیمه مرکزی، حقوق و مزایای هیات عامل به صورت نجومی افزایش یافته و حتا بخشی از حقوق ماهیانه اعضای هیات عامل که بیش از ۲۰ میلیون تومان بوده خارج از فیش به آن‌ها پرداخت می‌شود! بر اساس این نامه اعتراضی، باید نتیجه گرفت که دریافتی این مدیران حتا بیش از ارقامی است که در فیش حقوقی آن‌ها آورده می‌شود.

تفاوت فاحش حقوق‌ها، یکی از سرچشمه‌های شکاف بین فقر و ثروتی است که امروزه جامعه با آن دست به گریبان است. فقری هولناک نزد اکثریتی عظیم و ثروتی کلان در اختیار اقلیتی ناچیز.

بانک مرکزی نیز در گزارشی در اسفند ۹۴ اعلام کرد ضریب جینی در سال ۱۳۹۳ افزایش یافته و از رقم ۳۹۵/۰ در سال ۹۲ به ۳۹۹/۰ در سال ۹۳ رسیده است. ضریب جینی عددی است بین صفر و یک که در آن صفر به معنای توزیع کاملاً برابر درآمد یا ثروت و یک به معنای نابرابری مطلق در توزیع ثروت است. به این ترتیب، حتا آمار رسمی دولتی نیز نشان می‌دهند، به رغم وعده‌ها و ادعاهای روحانی و اعضای کابینه‌ی وی، فاصله طبقاتی در سال ۹۳ نسبت به سال ۹۲ بیش‌تر شده است. گزارش سال ۹۴ هنوز منتشر نشده است، اما با توجه به وضعیت دستمزدها و نرخ بیکاری نباید انتظار بهبودی در سال گذشته را نیز داشت.

ویژگی دیگر در آن است که دولت در حالی که دست و دل‌بازانه به مدیران مؤسسات دولتی و نیمه دولتی حقوق و پاداش و مزایای کلان می‌بخشد، از افزایش حقوق کارگران و زحمتکشان به بهانه‌ها و حیل‌های گوناگون از جمله تحریم‌ها و رکود اقتصادی طفره رفته می‌رود و با افزایش بسیار ناچیز حداقل دستمزدها، همان زندگی بخور و نمیر در حد خط فقر را هم بر آنان دشوار ساخته است.

بهبوده نیست که اکثریت مردم حرف‌های مسئولان بیمه مرکزی و وزیر اقتصاد را باور نکرده‌اند و خواهان شفاف‌سازی و انتشار فیش‌های حقوقی مدیران سایر دستگاه‌های دولتی و نیمه دولتی شده‌اند.

خواندن نظرات برخی کاربران، روشنگر نظر

نقش خامنه‌ای در روی کار آمدن روحانی و توافقات هسته‌ای

نجات داد، در حالی که اهمیت این مصاحبه در افشای علت روی کار آمدن روحانی و نقش خامنه‌ای در رابطه با آن و توافق هسته‌ای است. سخنان مصباحی مقدم اثبات آن‌چه بود که ما حدود سه سال پیش در نشریه کار نوشته و تحلیل کرده بودیم. اما او چه گفت؟! مصباحی مقدم با اشاره به ایجاد ستاد تدابیر ویژه اقتصادی که در تیرماه سال ۸۹ به ریاست احمدی‌نژاد و با حضور چند تن از وزرا برای دور زدن تحریم‌ها تشکیل شده بود، گفت: "احمدی‌نژاد گزارشی از این ستاد را به خامنه‌ای (رهبری) داد و گفت که ما به آخر خط رسیدیم و با توجه به قطع‌نامه‌های شورای امنیت در باره انرژی هسته‌ای باید آن را امضا کنیم، ولی خامنه‌ای با این گزارش مخالفت کرد که بعد از این مخالفت احمدی‌نژاد با خامنه‌ای دیدار کرد و گفت اگر شما این دیدگاه را قبول ندارید، من دیگر مسئول این پرونده نیستم و خامنه‌ای هم با صراحت و قاطعانه گفت خودم این مسئولیت را قبول می‌کنم". وی همچنین در پاسخ به سوال خبرنگار در رابطه با منبع خبر وی گفت که این سخنان را از زبان خود احمدی‌نژاد و در جلساتی که وی با تعدادی از نمایندگان مجلس برگزار می‌کرده شنیده است. اگر به اخبار آن زمان نیز رجوع کنیم می‌بینیم که چندی بعد از مذاکره و توافق روسای جمهور ایران، ترکیه و برزیل در اردیبهشت سال ۸۹ در تهران که در عمل بی‌نتیجه ماند، نقش احمدی‌نژاد کم‌رنگ و نقش جلیلی پررنگ شد. از این مقطع (ویژه بعد از خانه نشینی ۱۱ روزه وی در اردیبهشت ۹۰) است که احمدی‌نژاد بارها و به هر بهانه‌ای در گفت‌وگو با خبرنگاران این موضوع را بیان می‌کرد که "من نمی‌خواهم وارد بحث مذاکرات هسته‌ای شوم چون خودشان مسئولند... کاری به آن ندارم و دخالتی هم ندارم".

اگر سخنان مصباحی مقدم را در کنار آن‌چه که پیش از وی، علی اکبر صالحی وزیر خارجه کابینه‌ی احمدی‌نژاد و رئیس کنونی سازمان انرژی اتمی گفت بگذاریم، موضوع اصلی یعنی نقش خامنه‌ای در مذاکرات هسته‌ای و در نهایت عقب‌نشینی از مواضع قبلی باز روشن‌تر می‌شود. به‌گفته‌ی صالحی، در سال ۹۱ وزارت خارجه از سوی خامنه‌ای مسئولیت می‌گیرد تا با آمریکا وارد مذاکرات دو جانبه شود. به‌گفته‌ی وی مقدمات این کار از سال ۹۰ و با پیشنهاد دولت عمان ریخته شده بود. اما در پایان سال ۹۱ و در حالی که دولت آمریکا اعلام آمادگی کرده بود که حق غنی‌سازی اورانیوم را برای دولت ایران بپذیرد، به دلیل اختلافات وزارت خارجه و دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی که مسئولیت پیشبرد رسمی مذاکرات را داشت، مذاکره با آمریکا در اواخر سال ۹۱ یعنی چند ماه پیش از انتخابات ریاست جمهوری به دستور خامنه‌ای متوقف شد تا به خواست وی، دولت آینده مذاکرات را پیش ببرد.

اهمیت افشای وقایع پشت پرده، در تایید این واقعیت و تأکیدی بر آن است که جمهوری اسلامی در اثر تحریم‌های اقتصادی با آن‌چنان بن بست‌ی از نظر مالی روبرو شده بود که برای‌اش راهی جز خروج از این بن‌بست با عقب‌نشینی از

مواضع هسته‌ای باقی مانده بود. لازم به ذکر است که جدا از بحران مالی دولت، تحریم‌ها منجر به تشدید بحران اقتصادی شده و نتایج اجتماعی این بحران از جمله گسترش بیکاری و فقر نیز یک تهدید بالقوه برای بقای جمهوری اسلامی به شمار می‌آمد. این همان واقعیتی بود که احمدی‌نژاد را با آن مواضع افراطی به این موضع کشانده بود که باید تسلیم شد. این بن‌بست را خامنه‌ای نیز می‌دانست و مذاکره با آمریکا در عمان با هدایت وی، نشانه‌ی واضح این آگاهی است. اما با نزدیک شدن به "انتخابات ریاست‌جمهوری"، با نظر وی چگونگی این عقب‌نشینی برعهده کابینه‌ای گذاشته شد که بتواند در جریان مذاکرات بهتر از بقیه منافع جمهوری اسلامی را تامین کند. و البته مشخص بود که افرادی مانند جلیلی توانایی پیشبرد این کار را ندارند، فردی که در جریان مذاکرات هسته‌ای عملکرد ضعیفی داشت.

حل این موضوع به افراد کارگشته‌ای مثل روحانی با آن سابقه امنیتی و حضور در مذاکرات هسته‌ای نیاز داشت و البته برای مذاکره نیز در میان تکنوکرات‌های جمهوری اسلامی کسی بهتر از امثال ظریف پیدا نمی‌شد که پیش از این نیز در تیم مذاکرات هسته‌ای به رهبری روحانی در دوران ریاست‌جمهوری خاتمی حضور داشت. از همین رو بود که اساساً پرونده مذاکرات هسته‌ای از شورای عالی امنیت ملی پس از ده سال به وزارت خارجه برگردانده شد. در این میان نقش خامنه‌ای این بود که با تایید و تکذیب‌هایش و با غرولندهایش به تیم مذاکره‌کننده برای چانه‌زنی و گرفتن امتیاز بیشتر کمک کند. موضوعی که بارها به زبانی دیپلماتیک از دهان دیپلمات‌های مذاکره‌کننده بیرون آمد. آن‌جا که از ترسیم خطوط قرمز سخن می‌گفتند و یا از ایستادگی خامنه‌ای که آن‌ها را در مذاکره استوار می‌کرد!!

در سرمقاله نشریه کار با عنوان "اعتدال کارساز نیست - چشم‌انداز، تشدید تضادها و بحران‌هاست" که در نیمه اول تیر ۹۲، پس از انتخابات ریاست‌جمهوری منتشر شد، سازمان ما با ارائه تحلیلی از شرایط جمهوری اسلامی، علت روی کار آمدن روحانی و وظایف او را توضیح داد. اتفاقات سه سال اخیر و گفته‌های مصباحی مقدم و صالحی تماماً تاییدیست بر تحلیل ما. سازمان ما در همان زمان و برخلاف لیبرال‌چپ‌هایی که از روی کار آمدن روحانی نوق زده شده و حتا تمایل‌شان به رای دادن به روحانی (و یا رفسنجانی پیش از اعلام عدم صلاحیت‌اش) را آشکارا بیان کرده بودند، علت روی کار آمدن روحانی را نتیجه بحران‌های همه جانبه‌ی جمهوری اسلامی و در راس آن مساله هسته‌ای ارزیابی کرد. در سرمقاله نشریه کار شماره ۶۴۸ آمده بود: "واقعیتیست که رژیم جمهوری اسلامی زیر فشار بحران‌های موجود ناگزیر شده است در محدوده‌ای عقب‌نشینی بر سر مساله هسته‌ای را بپذیرد و وظیفه پیشبرد آن را نیز از هم اکنون بر عهده روحانی قرار داده است". در آن سرمقاله هم‌چنین تأکید شده بود که به رغم عقب‌نشینی بر سر مساله هسته‌ای،

جمهوری اسلامی نمی‌تواند از تمام سیاست‌های خارجی خود عقب‌نشینی کند چرا که این سیاست با موجودیت رژیم گره خورده است و اکنون نیز می‌بینیم که به‌رغم توافق هسته‌ای، از حضور نظامی جمهوری اسلامی در کشوری مانند سوریه نه تنها کاسته نشده که حتا افزایش نیز یافته است. در واقع بن‌بست مالی جمهوری اسلامی در پی تحریم‌های اقتصادی، پیشبرد سیاست خارجی رژیم را نیز تهدید کرده بود، چرا که حضور در جنگ سوریه، حفظ حکومت بشار اسد و ادامه‌ی سیاست‌های جاه‌طلبانه در عراق، یمن، لبنان، بحرین و مانند آن هزینه‌ی زیادی داشت و بحران مالی همه‌ی آن‌ها را به خطر می‌انداخت.

باز در همان سرمقاله تأکید شده بود که کابینه‌ی روحانی در سیاست داخلی نیز تغییری به جز تغییراتی به نفع اصلاح‌طلبان و جریان رفسنجانی نخواهد داد. در این سه سال این واقعیت نیز اثبات شده است. در سیاست داخلی در سه سال اخیر نه تنها از اختناق حاکم کاسته نشده که حتا بر تعداد زندانیان سیاسی، کارگران زندانی، کارگرانی که به دلیل شرکت در اعتراضات کارگری در مراجع قضایی محاکمه و یا از کار اخراج می‌شوند، معلمان زندانی و حتا اعدام زندانیان افزوده شده است. هم اکنون فضای سیاسی جامعه حتا امنیتی‌تر از گذشته است. آش آن‌قدر شور شده است که حتا افراد سرسپرده‌ای چون صادق زیباکلام نیز بارها در سخنان خود به این موضوع اعتراف کرده است.

تجارب سه سال اخیر و سخنان اخیر مصباحی مقدم این موضوع مهم را نیز بار دیگر ثابت می‌کنند که چیزی که در ایران معنا ندارد همان انتخابات است، حتا در حد کاریکاتوری از دموکراسی‌های نیم بند بورژوازی در برخی از کشورهای آسیایی و آفریقایی. روی کار آمدن روحانی تنها براساس ضرورت‌های حفظ جمهوری اسلامی این دشمن خونخوار کارگران و زحمتکشان بوده است. و در این میان تمام کسانی که با تئوری‌های مبتدلی چون انتخاب بین بد و بدتر، رها شدن از خطر جنگ و مانند آن برخی از مردم را به پای صندوق رای کشاندند خائنانی بیش نیستند. خائنانی که صحنه‌ی نمایش را برای دمنشان جمهوری اسلامی فراهم‌تر ساختند. چرا که جمهوری اسلامی برای مانور خودش و اثبات ثبات‌اش به شرکت نمایشی مردم نیاز داشت. جمهوری اسلامی نیاز داشت تا به طرف‌های غربی نشان دهد که کابینه‌ی جدید با آرای مردم بر سر کار آمده، تا موقعیت تیم مذاکره‌کننده را در مذاکرات و در جریان چانه‌زنی‌هایشان برای منافع جمهوری اسلامی بهبود بخشد. برای همین بود که مقامات جمهوری اسلامی شرکت در انتخابات را رای به جمهوری اسلامی و صحت سیستم انتخاباتی در ایران دانسته و خامنه‌ای حتا از مخالفین جمهوری اسلامی که تا آن زمان در گفتارهای وی حضور خارجی نداشتند، خواست تا به خاطر "کشور" در انتخابات شرکت کنند!!

در جمهوری اسلامی تمامی کابینه‌هایی که بر سر کار آمدند وظیفه داشتند تا متناسب با شرایط سیاسی - اقتصادی حاکم، جمهوری اسلامی را حفظ کنند. این واقعیت غیرقابل انکار است که خطوط کلی حاکم بر تمامی این دوران حفظ

عراق همچنان در چنبره بی ثباتی و آتش انفجارها می سوزد

تره بار و دیگری در یک رستوران، حداقل ۱۶ نفر کشته شدند. علاوه بر انفجارهای فوق، روز چهارشنبه ۲۲ اردیبهشت نیز دست کم ۸۴ نفر کشته و ده ها نفر دیگر زخمی شده اند. ۶۴ کشته و ۸۷ زخمی در بازار پر ازدحام شهرک صدر در شمال بغداد، ۳۰ کشته و تعداد زیادی زخمی در کاظمین (کاظمیه) از محله های شمالی بغداد و "جامعه" در غرب بغداد نتیجه انفجارهای انتحاری در روز ۲۲ اردیبهشت بوده اند.

یک هفته پیشتر از این تاریخ نیز، با انفجار بمبی در مسیر حرکت گروهی که پای پیاده عازم یکی از زیارتگاه های شیعیان در بغداد بودند، ۱۴ تن کشته و در بمب گذاری دیگری در یک مسجد شیعیان هم ۶ تن دیگر کشته شدند.

موارد فوق تنها نمونه هایی از انفجارهای انتحاری و بمب گذاری های کور در مسیر جاده ها و مکان های پر ازدحام شهرهای عراق طی روزهای گذشته هستند که وحشت و اضطراب را در میان توده های مردم این کشور خصوصا در مناطق شیعه نشین گسترانده است.

در کنار انفجارهای انتحاری که هم اینک بیش از هر جای عراق مردم بغداد را تهدید می کند، بحران سیاسی این کشور نیز وارد ابعاد تازه ای شده است. بحرانی که با ورود نیروهای مقتدا صدر روحانی شیعی عراق به محوطه سبز بغداد (۱) در تاریخ ۱۲ اردیبهشت و یورش آنان به پارلمان این کشور، عملا نزاع و بحران موجود میان کابینه حیدر عبادی و پارلمان عراق را به درگیری میان معترضان طرفدار اصلاحات مورد نظر دولت عبادی با پلیس و نمایندگان مجلس عراق در محوطه سبز بغداد کشانده است.

آنچه هم اکنون در عراق بحران زده می گذرد، طبیعتا چیزی نیست که طی روزها و ماه های گذشته سر باز کرده باشد. بحران موجود، ابتدا به ساکن نتیجه سرکوب ها و تضادهای حل نشده جامعه عراق در سال های حاکمیت دیکتاتوری صدام حسین است که با لشکرکشی امپریالیسم آمریکا و متحدان اروپایی اش به عراق در مارس ۲۰۰۳ و پس از آن در پی سقوط صدام و فروپاشی قدرت مرکزی عراق به سرعت به صورت نزاع های قومی، قبیله ای و مذهبی سر باز کردند. تهاجم نظامی و یورش وحشیانه کشورهای امپریالیستی که با توجیه دروغین مقابله با سلاح هسته ای صدام حسین و ادعای صدور "دموکراسی" به عراق صورت گرفت، از آنجا که هرگز نمی توانست حامل دموکراسی و ثبات در این کشور باشد، عملا نه تنها روزنه ای برای حل تضادهای سیاسی و اجتماعی این کشور گشوده نشد، بلکه عراق در زیر آتشبار این تهاجم نظامی و امپریالیستی به ویرانه ای از خون و خاکستر تبدیل شد.

بر جای ماندن یک میلیون کشته و زخمی و ۵ میلیون آواره همراه با بی ثباتی سیاسی، تشدید تنش های قومی و مذهبی تنها بخشی از نتایج این یورش امپریالیستی در بازه زمانی سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ بوده است. بر بستر ویرانه های برجای مانده از عراق و به رغم اینکه نیروهای متجاوز آمریکایی در سال ۲۰۱۱ ظاهرا از این کشور خارج شدند، اما بی ثباتی سیاسی، کشتار و

جنگ فرقه ای در عراق نه تنها پایان نیافت، بلکه وضعیت فوق به صورت فزاینده ای تا به امروز ادامه داشته است. چرا که با سقوط رژیم دیکتاتوری صدام و پس از آن سازماندهی یک سیستم حکومتی بر مبنای مولفه های قومی، فرقه ای و مذهبی توسط آمریکا و شرکایش، فضای کشور و جامعه عراق برای ورود به یک جنگ فرقه ای و مذهبی بیش از پیش مهیا شد.

با سازماندهی سیستم حکومتی مورد توافق آمریکا با کشورهای ارتجاعی ذی نفوذ منطقه در عراق از جمله جمهوری اسلامی ایران و عربستان پایه های حکومتی این کشور از فراز سر توده های مردم با تقسیم قدرت میان کردهای عراق، شیعیان و نیروهای سنی مذهب پی ریزی شد. در تقسیم بندی جدید قدرت، ریاست دولت به نیروهای شیعی وابسته به جمهوری اسلامی واگذار شد. ریاست پارلمان، سهم نیروهای اهل تسنن گردید و پست ریاست جمهوری نیز به کردهای عراق واگذار شد. در پی چنین تقسیم بندی قومی، قبیله ای و مذهبی و پس از آن با فرار گرفتن نوری مالکی رهبر حزب شیعی الدعوه در پست نخست وزیری، آتش جنگ افروزی و نزاع میان نیروهای مذهبی عراق شعله ورتر شد.

نوری مالکی که از مهره های گوش به فرمان جمهوری اسلامی بود، از همان آغاز به تاسی از سیاست های شیعه گری و فرقه گرایی جمهوری اسلامی در مسیر سرکوب و مزوی کردن نیروهای سنی مذهب عراق گام برداشت. سیاستی که در تداوم خود به صورت نزاع میان شیعه و سنی در جامعه عراق سر باز کرد و در نهایت با ظهور داعش (دولت اسلامی عراق و شام) که متکی به نیروهای سنی مذهب عراق و منطقه بود، بحران عراق به سوی یک جنگ تمام عیار و تقریبا لاینحل قومی و مذهبی کشیده شد.

با ظهور داعش و تصرف قسمت های وسیعی از شهرهای عراق از جمله موصل دومین شهر بزرگ عراق در تیر ماه ۹۳، بی کفایتی ارتش عراق و پوشالی بودن دولت مالکی بیش از پیش عیان شد. وضعیت بوجود آمده تداوم کاری کابینه نوری مالکی را مشکل و عملا زمینه های سقوط او و کابینه اش را فراهم ساخت. مالکی به رغم نشان دادن سرسختی های فزاینده جهت ماندن در قدرت، در نهایت با فشار آمریکا و جلب نظر مساعد جمهوری اسلامی از پست نخست وزیری عراق برکنار و حیدر العبادی از طرف فواد معصوم رئیس جمهور عراق مامور تشکیل کابینه جدید شد.

عبادی که خود مهره دیگری از حزب شیعی الدعوه بود در تابستان ۹۳ با شعار "اصلاحات" از جمله تشکیل "دولت فراگیر" و "دموکراتیک" بر آن شد تا با جلب نظر نیروهای اهل تسنن در مسیر جبران سیاست فرقه گرایی نوری مالکی حرکت کند. سیاستی که پیشبرد آن بر مبنای همان سیستم حکومتی قومی، فرقه ای و مذهبی حاکم بر عراق، نه تنها نمی توانست از حد شعار فراتر برود، بلکه با قرار گرفتن نوری مالکی در پست معاونت نخست وزیری، از روز هم روشنتر بود که "دولت فراگیر" و به اصطلاح "دموکراتیک"

مورد نظر حیدر عبادی نیز گروهی از بحران قدرت و بی ثباتی سیاسی عراق خواهد گشود.

بر بستر چنین مولفه هایی از وضعیت عراق بود که سازمان ما در همان آغاز شروع به کار نخست وزیری عبادی در کار شماره ۶۷۵ در مقاله ای تحت عنوان "بحران عراق و پیامدهای آن" به درستی نوشت: "به رغم اینکه ممکن است حیدر عبادی نسبت به حضور سنی ها و کردها در دولت خود تعدیل هایی قائل شود، دامنه این مانورها اما به وسیله منافع قشری شیعیان و منافع جمهوری اسلامی محدود و کوتاه می شود. بنابر این به فرض آنکه سهم بیشتری نسبت به آنچه تاکنون داده شده به سنی ها داده شود، اما دولت عراق باز هم یک دولت شیعی و فرقه گرا خواهد بود... دولت فراگیر خصوصا دولت دموکراتیک را - به فرض آنکه چنین دولتی در عراق کنونی قابل حصول باشد- نمی توان از فراز سر توده های مردم و در غیاب آن ها متحقق ساخت."

در نتیجه همانگونه که قابل تصور بود و سازمان ما نیز به درستی بر آن انگشت گذاشت، اکنون با گذشت نزدیک به دو سال از روی کار آمدن دولت عبادی، نه تنها تعدیلی در بحران عراق ایجاد نشده، نه تنها نزاع میان شیعیان و اهل تسنن کاهش نیافته، بلکه با تشدید انفجارهای انتحاری و گسترش فساد در همان کابینه به اصطلاح "فراگیر" و "دموکراتیک" عراق، هم اکنون دولت عبادی نیز با بحران شدید درونی مواجه است. بحرانی که حیدر عبادی را بر آن داشته تا جهت برون رفت از وضعیت موجود یکبار دیگر به شعار "اصلاحات" به تعدیل و ترمیم کابینه خود برود.

طرح پیشنهادی اصلاحات و جرح و تعدیل کابینه به منظور جایگزین کردن عناصری از بورکرات ها و تکنوکرات هایی که وابستگی حزبی ندارند، بجای وزرای قبلی از جمله نزاع جدیدی است که هم اکنون میان حیدر عبادی و پارلمان عراق به شکل فزاینده ای سر باز کرده است. حذف پست معاونت نخست وزیری که عملا به معنای کنار گذاشتن نوری مالکی در کابینه جدید است، می تواند بخشی از بحران موجود باشد. نظر به ماهیت گروه های مذهبی و قومی که هر کدام به دنبال منافع معینی هستند و نظر به اینکه نمایندگان سیاسی این نیروها از جمله عناصر طرفدار مالکی در پارلمان عراق بی‌توجه کرده اند، رای گیری در مورد کابینه جدید حیدر عبادی تاکنون در سه نوبت در پی مخالفت نمایندگان پارلمان مسکوت مانده و عملا تا این لحظه دولت جدید عبادی قادر به گرفتن رای اعتماد از مجلس نشده است. حتا طرفداری مقتدا صدر و هزاران تن از نیروهای تحت امر او در حمایت از کابینه جدید نخست وزیر عراق و یورش آنان به صحن پارلمان در روزهای ۱۱ و ۱۲ اردیبهشت جهت تحت فشار گذاشتن نمایندگان مخالف کابینه جدید نیز تاکنون کمکی به حل بحران موجود نکرده است.

وضعیت جدید بیانگر این واقعیت است که دامنه بحران عراق هم اکنون بسیار فراتر از نزاع سنتی میان نیروهای شیعی و سنی مذهب است. اگر تا پیش از این و در شکل گیری کابینه های قبلی، جنگ قدرت عمدتا میان نیروهای شیعی و سنی عراق بود، هم اکنون در بحران کنونی نزاع میان نیروهای شیعی طرفدار حیدر عبادی و

عراق همچنان در چنبره بی ثباتی و آتش انفجارها می سوزد

نیروهای شیعی وفادار به مالکی و جمهوری اسلامی نمود بارزتری پیدا کرده است. مقتدا صدر که تا پیش از این خود و نیروهای تحت امرش پیش برنده سیاست های فرقه گرایانه جمهوری اسلامی بودند، هم اینک در حمایت از حیدر عبادی تا آنجا پیش رفته اند که در هنگام یورش به پارلمان عراق بعضا شعار مرگ بر جمهوری اسلامی سر دادند.

تردیدی نیست آنچه هم اکنون در عراق می گذرد، نتیجه بلافصل لشکرکشی قدرت های امپریالیستی به این کشور در سال ۲۰۰۳ و پس از آن نیز حاصل پیش برد سیاست های فرقه گرایانه آمریکا و جمهوری اسلامی در عراق بوده است. آمریکا و جمهوری اسلامی به همراه متحدین داخلی شان در عراق از همان زمانی که سیستم حکومتی این کشور را بر مبنای معیارهای قومی، قبیله ای، مذهبی و بر پایه میزان نفوذ و مداخله گری کشورهای ارتجاعی منطقه جهت شکل گیری یک دولت مذهبی سازماندهی کردند، در واقع بر ویرانه های بر جای مانده از لشکرکشی به عراق، سیاست ویرانگر دیگری را پایه ریزی کردند که بر مبنای اجرای آن، نه تنها نمی توانست دولتی با یک ثبات سیاسی و آرامش نسبی در عراق شکل گیرد، بلکه ایجاد چنین سیستم حکومتی خود عملا به منقسم کردن جامعه عراق به کرد و شیعه و سنی و شعله ور ساختن مجموعه ای از نزاع ها و اختلافات قومی، ملی و مذهبی دراز مدت دامن می زد.

لذا، جامعه ای همانند عراق که هم اکنون با چنین وضعیتی از کشمکش های قومی و مذهبی مواجه است، جامعه ای که در یک سوی آن نیروهای وحشی داعش بخش وسیعی از عراق را در تصرف خود دارند و در سوی دیگر هر کدام از نیروهای سه گانه این کشور - کردها، شیعیان و سنی ها - نیز در پرتو حمایت کشورهای و قدرت های بیرونی بر قسمتی از خاک عراق حکومت می کنند، بسیار طبیعی خواهد بود که نه تنها چشم انداز روشنی برای بهبودی اوضاع در مسیر ثبات سیاسی و پایان گرفتن بمب گذاری ها و انفجارهای انتحاری متصور نباشد، بلکه عراق و توده های مردم این کشور همچنان در چنبره بی ثباتی و در آتش انفجارهای کور بیشتر و بیشتر خواهد سوخت.

(۱) - محوطه سبز بغداد، منطقه ای است که اکثر سفارتخانه ها و مراکز مهم سیاسی عراق در آن واقع شده است.

نقش خامنه ای در روی کار آمدن روحانی و توافقات هسته ای

جمهوری اسلامی بوده است، اگر روزی خاتمی سکان دار کابینه شد و روزی دیگر احمدی نژاد تغییری در این خطوط کلی ایجاد نشد. تنها براساس شرایط و بحران هایی که جمهوری اسلامی با آن روبرو بود، این افراد بر سر کار آمدند. البته این موضوع بیانگر این نیست که جناح های موجود در حاکمیت همه یکی بوده و اختلافات آن ها ظاهریست. این اختلافات همان طور که باز بارها تاکید کردیم و حتا در سرمقاله ای مورد بحث نیز به آن اشاره شده واقعی می باشند. اما اختلاف هرگز بر سر بود و نبود جمهوری اسلامی نبوده و نیست. اختلاف بر سر چگونگی حفظ جمهوری اسلامی بوده است و هر کدام از جناح های بورژوازی حاکم راحل های خاص خود را برای این موضوع دارند و طبیعیست که با تشدید بحران های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و ناتوانی رژیم در حل و یا حتا تخفیف آن، تضاد درون اردوگاه بورژوازی حاکم و به تبعیت از آن جناح های سیاسی وابسته به آن تشدید شود. بازتاب تشدید بحران، تشدید تضاد در طبقه حاکم است و هر قدر عمیق تر شود، تضاد در اردوگاه طبقه حاکم نیز افزایش و عمق می یابد.

درک این موضوع، بیانگر تفاوت یک سازمان کمونیست است که به سلاح سوسیالیسم علمی مجهز است و به مبارزه طبقاتی اعتقاد دارد با سازمان ها و جریاناتی که فاقد درک از مبارزه طبقاتی و چگونگی تحولات اجتماعی هستند. سازمان ما به عنوان یک سازمان کمونیست و مدافع منافع طبقه کارگر می تواند بر کارنامه خود در این زمینه انگشت بگذارد که هرگز فریب ظواهر و شعارهای افرادی چون خاتمی و روحانی را برخلاف بسیاری از گروه های به اصطلاح چپ و لیبرال نخورده است. سازمان ما هیچگاه به تغییر به وسیله ی رفرم در جمهوری اسلامی اعتقادی نداشت. به دلیل ساختار سیاسی ویژه (استبداد دینی که ریشه در ساختارهای سیاسی ماقبل سرمایه داری دارد) و شرایط سیاسی اقتصادی ایران، سازمان ما همواره بر این انگشت گذاشت که راه رهایی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه که متحد طبیعی طبقه کارگر در مبارزه علیه نظام سرمایه داری هستند، سرنگونی جمهوری اسلامی به عنوان دولت طبقه مسلط در مناسبات اقتصادی، و برقراری حکومت شوراییست. حکومتی که مهمترین و اصلی ترین وظیفه ی آن از بین بردن سلطه مناسبات سرمایه داری و ساختن جامعه ای سوسیالیستی است.

درآمدهای نجومی مدیران و افزایش فاصله طبقاتی

مردم نسبت به رسوایی ها و ادعاهای مسئولان است:

- این ارقام که دیگه واسمون عددی نیست ولی اعتراف می کنم که این "دستور بررسی" نابودم کرد، بعد میگن چرا جوانان ایست قلبی میکنند آخه تا کی به شعورمون توهین بشه این خشمی که تو وجودمون است آخرش مگه سرانجامی به جز سخته داره

- جالبه که هنوز عیدی بازنشسته های راه آهن پرداخت نشده!!! اینه دولت تدبیر و امید

- مثل اینکه فقط پرداخت یارانه به مردم روز عزای دولت است ولی پرداخت حقوق و مزایای چند صد میلیونی هزاران مدیر بی کفایت و بی لیاقت در دولت سبب عزادار شدن دولت نمی گردد

- تنها مزیت رفع تحریم ها و تلاش برای فروش بیشتر نفت و افزایش درآمدهای مالیاتی نصیب مدیران با دریافتی میلیونی شده است و هیچ گشایشی در زندگی مردم اتفاق نیفتاده است

- مرگ و خودکشی مردم و افزایش حقوق مدیران

- لطفا فیش حقوقی و پادشاهی مدیران ارشد بانکها را هم ببینید و ببینید ما کارکنان جزء

بانکها چه زجری میکشیم

- اگر این اتفاق در یک کشور اروپایی می افتاد که تا الان چند مدیر استعفا داده بودن ولی این اقا

میگه احساسی نشین!!

- یه روز فیش حقوقی ۸۰ میلیون تومانی معاون وزیر رو می شه. یه روز فیش ۱۵۰ میلیونی

فان نماینده. الان هم فیش ۱۸۰ میلیون تومانی و فردا هم.....

اولین باری نیست که خبر سوءاستفاده و چپاول دست اندرکاران رژیم منتشر می شود و آخرین بار هم نخواهد بود. اولین باری نیست که مردم

نارضایتی خود را از این همه فساد ابراز می کنند و آخرین بار هم نخواهد بود. اما نابودی این

فساد، نیازمند مبارزه ای مؤثر جهت خشکاندن ریشه های آن و سرنگونی نظم موجود است.



اصلاح و پوزش:

- ۱- نشریه کار شماره ۷۱۶، در مقاله "ایران هراسی" و گردابی که رژیم را به کام خود می کشد، صفحه ۴ ستون یک، آخر مقاله، هنگام صفحه بندی، یک جمله ناقص آمده و جمله کوتاه دیگری جا افتاده است. دو جمله پایانی مقاله به شکل زیر است: خطر همچنان پابرجاست و جمهوری اسلامی در گردابی که آن را به اعماق خود می کشد سرگردان است. نام دیگر این سرگردانی، بن بست است.
- ۲- صفحه سوم ستون دوم سطر اول به جای میلیارد تومان، میلیارد ریال آمده است که به این وسیله تصحیح می شود.

پیمان تی تیب، دیکتاتوری عریان سرمایه

بازارهای تازه و بهره کشی بیشتر از بازارهای کهنه می باشد. این امر با عهد پیمان هایی مانند "پیمان تجاری و سرمایه گذاری ترنس-آتلانتیک" و نمونه های اینچنینی دیگری مانند "شراکت ترنس- پاسیفیک"، "توافقتنامه ی همکاری های اقتصادی و تجاری" بین کانادا و اتحادیه ی اروپا و "تجارت در بخش خدمات" بین ایالات متحده ی آمریکا و اتحادیه ی اروپا صورت گرفته و می گیرد. این روند به ویژه پس از فروپاشی نظام اتحاد جماهیر شوروی و با بروز بحران اقتصادی از سال های ۲۰۰۸ -

"پیمان تجاری و سرمایه گذاری ترنس-آتلانتیک" با به طور مختصر تی تیب که از سال ۲۰۱۳ موضوع مذاکره بین اتحادیه ی اروپا و ایالات متحده ی آمریکا است، در پی تلاش های متعدد و اعمال فشار از سوی آمریکا برای دست یافتن به بازارهای اتحادیه ی اروپا، به شکل کنونی در دستور کار مذاکرات قرار گرفته است. اگرچه مسلماً این مذاکرات با حمایت دولت ها صورت می گیرد، اما ۹۰ درصد از طرفین این مذاکرات محرمانه و مشاوران آن را نمایندگان کنسرن های سرمایه داری تشکیل می دهند. حتی دولت ها در مرحله ی فعلی مذاکرات به طور رسمی دخالتی ندارند، چه برسد به مردم این کشورها. به همین دلیل این پیمان لقب دیکتاتوری سرمایه گرفته است. دیکتاتوری عریان کنسرن های سرمایه داری که از بالای سر مردم و مخفی از چشم آنان برای سرنوشت بیش از یک میلیارد جمعیت جهان و ۴۴ درصد از اقتصاد دنیا به طور مستقیم تصمیم می گیرند.

هدف اصلی از تی تیب مسلماً کسب سود هرچه بیشتر برای انحصارات سرمایه داری است. این امر قرار است با حذف تعرفه های گمرکی و دیگر موانعی که بر سر راه سودآوری هر چه بیشتر این انحصارات در حال حاضر قرار دارد، به انجام رسد. طرفداران این پیمان، حذف تعرفه های گمرکی را اقدامی مثبت و در جهت ارزان شدن کالاها، رشد اقتصادی و فائق آمدن بر بحران اقتصادی جلوه می دهند. در حالی که آگاهی از مکانیسم نظام سرمایه داری و حتی تحقیقات اقتصادی و سیاسی متعددی از سوی خود مؤسسات گوناگون سرمایه داری نشان می دهد که چنین ادعایی حقیقت ندارد. حذف تعرفه های گمرکی در عین حال به معنای حذف استانداردهای گمرکی در اتحادیه ی اروپا در رابطه با کیفیت کالاها، بسته بندی و توضیحاتی است که بر روی اتیکت کالاها در رابطه با محتوای آن خواهد بود. این امر در عین حال قدرت رقابت بخش صنعت و کشاورزی و دامپروری در اتحادیه ی اروپا را با اجناس آمریکایی تقریباً ناممکن خواهد کرد. در نتیجه، فلج شدن این بخش های اقتصادی و بیکارهای انبوه و نیز ورشکستگی تولیدکنندگان کوچک تر به ویژه بخش کشاورزی و دامپروری که هنوز با کمک سوبسید های دولتی بر سر پا مانده اند، از پیامدهای دیگر این پیمان خواهد بود. همچنین صادرات و واردات درون اتحادیه ی اروپا و این اتحادیه با دیگر کشورهای خارج از اتحادیه نیز

تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. در اتحادیه ی اروپا نیز کشورهایایی که در حاشیه قرار دارند و از اقتصادی قوی برخوردار نیستند، دچار بی ثباتی اقتصادی خواهند شد که بار آن مانند همیشه بر دوش توده های کارگر و زحمتکش و اقشار کم درآمد این کشورها خواهد افتاد.

در این پیمان در مواردی که یکی از طرف های قرارداد، به تعهدات خود عمل نکند پرداخت خسارات هنگفتی در نظر گرفته شده است. در این موارد دادگاهی برگزار خواهد شد، بلکه خود کنسرن ها حکم داوران خود را اجرا خواهند کرد. این موارد حتی می تواند به ادعای خسارات هنگفت از دولت ها در صورت تغییر سیاست در یک کشور در عرصه ی تأمین انرژی و سوخت مانند عدم استفاده از انرژی اتمی در آینده بیانجامد. همچنین نادیده گرفتن استانداردهایی که در کشورهای اتحادیه ی اروپا در رابطه با محصولات کشاورزی و دامپروری وجود دارد، از دیگر عواقب این پیمان خواهد بود. در این رابطه می توان به نمونه های زیر اشاره کرد.

در حال حاضر استفاده از گوشت های هورمونی، پرورش دامها با استفاده از تکنیک های ژنتیکی، کلرینه کردن مرغ ها در سلاخ خانه ها، افزایش محصولات کشاورزی با استفاده از تغییر ژنتیکی، در اتحادیه ی اروپا بر خلاف ایالات متحده ی آمریکا ممنوع است.

طرفداران تی تیب از ارزان شدن نفت و گاز که بخش صادرات را نیز شامل می شود، به عنوان یکی از جنبه های مثبت این پیمان نام می برند. آنان در مورد این واقعیت سکوت می کنند که ارزان شدن نفت و گاز با فناوری از نوع شکست هیدرولیکی که در آمریکا مرسوم است، به ناپودی محیط زیست و مسمومیت زمین، آب و گیاهان منجر می شود. طبق این روش که در آن مواد شیمیایی و آب با فشار به زمین تزریق شده و منجر به جریان یافتن آزاد گاز و نفت می شود، به دلیل تأثیرات مخرب آن در اتحادیه ی اروپا ممنوع شده است.

جامعه ی ایده آل نظام سرمایه داری، جامعه ای است که کارگران و زحمتکشان از هیچ گونه حق و حقوقی برخوردار نباشند و امکان مقاومت از آنان با شیوه های مختلف سلب گردد. حقوقی که برای کسب آن مبارزات تاریخی بیشماری صورت گرفته و سرانجام تا حدی به دولت های سرمایه داری تحمیل شده اند. برای نمونه در ایالات متحده ی آمریکا کارگران به ندرت می توانند شکایات خود علیه کارفرما را در چارچوب قوانین کاربه دادگاه ها ارجاع دهند. کارگران آمریکایی بر خلاف کارگران در اتحادیه ی اروپا، نه حق انتخاب "شورای کارخانه" را دارند و نه اتحادیه های کارگری حق چانه زنی با کارفرما بر سر حقوق و مزایای کارگران را دارند.

پیمان تی تیب اولین پیمانی از این دست نیست که ادعای رفاه و رشد اقتصادی می کند. یکی از نمونه های این قراردادها، پیمان نفتا است که بین ایالات متحده ی آمریکا، کانادا و مکزیک بسته شد. پس از بسته شدن این قرارداد، شهروندان ایالت کبک در کانادا با استخراج نفت به شیوه ی

کمک های مالی

آمریکا	فریدون	۵۵۰ دلار
کانادا- ونکوور	لاکومه	۵۰ دلار
	نرگس	۱۰ دلار
	دمکراسی شورائی ۱	۱۰۰ دلار
	دمکراسی شورائی ۲	۱۰۰ دلار
	زنده باد سوسیالیسم	۳۵ دلار
	ر. احمد زبیرم	۳۰ دلار
	ر. حسن نیک داوودی	۲۵ دلار
	ر. فرهاد سلیمانی	۲۵ دلار
	ر. بهمن آژنگ	۳۰ دلار
	زنده باد انقلاب اجتماعی	۳۵ دلار
	ر. کمال بهمنی	۲۵ دلار
	زنده باد کمون پاریس	۳۵ دلار

سوئیس

علی اکبر صفایی فراهانی	۳۰ فرانک
سیامک اسدیان (اسکندر)	۴۰ فرانک
حمید اشرف	۳۰ فرانک
محمد کاسهچی	۵۰ فرانک
امیر نبوی	۵۰ فرانک

دانمارک

هوشنگ احمدی	۲۰۰ کرون
دکتر نریمپسا	۲۰۰ کرون
اول ماه مه	۱۰۰ کرون



شکست هیدرولیکی که فریکینگ نام دارد، مخالفت کردند. طبق مفاد قرارداد نفتا، کنسرن های فریکینگ توانستند از دولت کانادا به میزان ۲۵۰ میلیون دلار آمریکا غرامت دریافت کنند. با اجرای نفتا، در ایالات متحده ی آمریکا ۷۰۰ هزار نفر اخراج شدند و فقر در مکزیک شدتی هولناک گرفت. بنابراین تنها سودبران چنین قراردادهایی تنها انحصارات صنعتی سرمایه داری و بانک ها هستند و توده های زحمتکش مردم و اقشار فقیر و کم درآمد، و همچنین محیط زیست بازندگان حتمی.

در عین حال به رغم ادامه ی مذاکرات، مخالفت های گسترده ای چه از سوی مردم، چه از سوی سرمایه داران اتحادیه ی اروپا که بر سر این سفره جایی ندارند و برخی دولت ها، صورت می گیرد. اما آنچه به ویژه حائز اهمیت است، توجه به این نکته است، که دیکتاتوری عریان سرمایه در تلاش است، تا تمام موانع را از سر راه خود بازدارد و آگاهی به این امر، بر ضرورت پیشبرد یک مبارزه ی فراملیتی و منسجم طبقاتی علیه نظم جهانی سرمایه، بیش از هر زمان دیگری می افزاید.

جنبش اعتراضی معلمان، سه سال بعد!

ضمن طرح خواست‌های خود، جنبش اعتراضی و مستقل معلمان را گام دیگری به جلو سوق دادند. معلمان آگاه و پیشرو با ایجاد شبکه‌های ارتباطی و سازماندهی این اعتراضات و اعتصابات سراسری، نه فقط از جهت خارج ساختن توده معلمان از زیر نفوذ گرایش اصلاح‌طلبی گام موثری برداشتند و تشکلهای مربوطه را تا حدی ایزوله ساختند، بلکه عملاً در راه تشکلهای مستقل معلمان نیز گام نهادند. فراموش نباید کرد که آغاز به خارج ساختن توده معلمان از زیر نفوذ گرایش اصلاح‌طلبی و تشکلهای مربوطه، اقدامی ست سلیبی و هنوز نیمی از آن چیزی است که باید انجام شود. این پروسه با انجام نیمه دیگر آن که وجه ایجابی است یعنی ایجاد تشکلهای واقعی و مستقل معلمان بایستی تکمیل و قطعی شود. پوشیده نیست که غفلت معلمان آگاه و پیشرو در این زمینه و غفلت از استمرار و تداوم این تلاش، ادامه حیات و فعال شدن تشکلهای یاد شده را که مدام در تلاش برای بند و بست با جناحی از حکومت‌اند، تقویت می‌کند.

پس از اعتصابات سراسری و مستقل معلمان که انفعال بیشتر و تضعیف گرایش اصلاح‌طلبی را در پی داشت، این گرایش تلاش نمود با "تجمع سکوت" ۳۱ تیر در مقابل مجلس، جایگاه تضعیف شده خود را مرمت کند. این تجمع اما برگزار نشد و نتیجه معکوس ببار آورد. بهرغم آنکه در فراخوان "شورای مرکزی تشکلهای صنفی فرهنگیان سراسر کشور" به روشنی تأکید شده بود که معلمان در این حرکت "صرفاً سکوت" خواهند کرد و هیچ برنامه‌ای در زمینه سخنرانی و شعار و قرائت مقاله ندارند و حتی قید کرده بودند که اگر پلاکاردی بطور خودجوش تهیه شده باشد آن را جمع‌آوری خواهند کرد، اما چنانکه می‌دانیم دستگاه سرکوب مانع برگزاری این تجمع شد. نتیجه "تجمع سکوت" حضرات، ضرب و شتم، اهانت و بازداشت ۱۵۰ تن از معلمان با استفاده از زور و باتوم و دستبند بود! "شورای مرکزی" که می‌خواست در حد یک "اعتراض خاموش" خودی نشان دهد نه فقط ناکام ماند، بلکه این حرکت، تأثیراتی منفی بر روحیه معلمانی که به این فراخوان لبیک گفته بودند نیز برجای گذاشت. فراخوان این "شورا" به مناسبت روز جهانی معلم در مهر ماه ۹۴ که بطور محدودی در چند شهر آن هم از نوع "تجمع سکوت" برگزار شد نیز نتوانست تضعیف شدگی این گرایش را ترمیم کند. سرانجام کار این "شورا" به آنجا کشید که سطح فعالیت و سازماندهی اعتراضی آن در آستانه سال تحصیلی ۹۵ - ۹۴ به این خلاصه شد که از معلمان بخواهد در هفته اول سال تحصیلی، به نشانه اعتراض به بازداشت‌ها، با لباس سیاه در مدارس حاضر شوند!

"تجمع سکوت" و تشکلهای مربوطه به این شیوه کار، جز کشاندن معلمان به بیراهه سرگردانی، سرکار گذاشتن معلمان و فرستادن آن‌ها پی خودسیاه، نتیجه دیگری نداشته است. چنانکه آویزان شدن این تشکلهای به جناح روحانی و دل

سپردن به وعده‌های پوچ و برای کشاندن معلمان به زیر پرچم این جناح و تبدیل معلمان به ابزار دست "اصلاح‌طلبان" نیز، جز دل‌سردی و سرخوردگی، ثمر دیگری برای معلمان و فرهنگیان نداشته است! از هر جهت که به موضوع نگاه کنیم، عملکرد این تشکلهای بخصوص در یک سال اخیر، تأثیرات مستقیم و مهمی بر افت مبارزات معلمان برجای گذاشته است.

البته نباید این واقعیت را نادیده گرفت که در طول یک سال اخیر و حتا بعد از ناکامی "تجمع سکوت" ۳۱ تیر، تشکلهای و کانون‌ها و انجمن‌های صنفی معلمان در شهرهای مختلف و به مناسبت‌های گوناگون دست به صدور بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های زیادی زده‌اند و در این زمینه تحرک نسبی بیشتری از خود نشان داده‌اند. در این مورد می‌توان به ده‌ها اطلاعیه و بیانیه اشاره کرد که علاوه بر "کانون صنفی معلمان ایران" و "شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان سراسر کشور"، توسط تشکلهای دیگری مانند "کانون صنفی معلمان استان قزوین"، "کانون صنفی فرهنگیان استان چهارمحال و بختیاری"، "کانون صنفی معلمان البرز"، "انجمن صنفی معلمان کردستان - مریوان"، "فعالین صنفی فرهنگیان سنندج"، "کانون صنفی معلمان گیلان"، "کانون صنفی معلمان اسلامشهر" و امثال آن اشاره کرد.

بهرغم تعدد این اطلاعیه‌ها و بیانیه‌ها، اما این هم واقعیتی است که اکثر قریب به اتفاق این‌ها از حد یک موضع‌گیری ساده فراتر نرفته و تقریباً هیچ‌کدام با یک اعتراض عملی و سازماندهی حرکت مبارزاتی همراه نشده است. بعد از اعتراضات و اعتصابات سراسری فروردین ماه ۹۴، جز چند تجمع محدود معلمان پیش دبستانی در استان لرستان و گلستان، و تجمع فرهنگیان بازنشسته در مقابل مجلس، اعتراضات و اعتصابات مهمی رخ نداده است و این بیان‌گر چیز دیگری جز این‌که مبارزات معلمان دچار افت موقت شده، نیست.

از فاکتورهای بسیار مهم دیگر افت مبارزات معلمان در این دوره، سرکوب شدید، احضار و بازداشت و بازجویی‌های گسترده معلمان و فعالان و سازماندهندگان اعتراضات و اعتصابات است. پس از "تجمع سکوت" ۳۱ تیر، "آفتاب" به نقل از معاون امور حقوقی مجلس نوشت در حال حاضر حدود هزار معلم به دلایل مختلف در زندان هستند. در طول سال ۹۴، هزاران معلم در سراسر کشور توسط حراست‌ها و نیروهای امنیتی احضار شدند و ضمن ارباب، رسماً تهدید به اخراج شدند. دامنه این موضوع به قدری وسیع بود که حتا "کانون صنفی معلمان ایران" نیز از احضارهای گسترده معلمان و هزاران ساعت بازجویی آن‌ها سخن گفته است!

بازداشت‌های گسترده و صدور احکام زندان و حبس معلمان نیز در عین‌حال به یکی از موضوعات مهم اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های معلمان و تشکلهایشان مبدل شد. محدود شدن فعالیت به صدور اطلاعیه و محدود شدن خواست‌ها و

مسائل عنوان شده در این اطلاعیه‌ها، یا تحت‌الشعاع قرار گرفتن سایر خواست‌ها و غفلت از طرح خواست‌های عمومی‌تر توده معلمان، بویژه عدم سازماندهی عملی مبارزاتی در راستای تحقق آن، از عوامل دیگر عدم ورود گسترده معلمان به صحنه مبارزه توده‌ای و افت مبارزات معلمان در این دوره است.

با این همه معلمان زحمتکش و محروم دست از مبارزه برنداشته‌اند و بیش از پیش به این نکته پی‌برده‌اند که هیچ دستی از عالم غیب نجات‌بخش آن‌ها نیست و برای تحقق مطالبات شان، جز اتکا به نیروی خود و جز مبارزه متحد و متشکل و مستقل راه دیگری ندارند.

بعد از "آزادی" مشروط به کلی بی اعتبار سه تن از فعالان تشکلهای و کانون‌های صنفی معلمان بنام‌های رسول بدایقی، محمود بهشتی لنگرودی و اسماعیل عبیدی، بسیار محفل‌ها و کسانی از طرفداران جناح روحانی و "اصلاح‌طلبان"، با ذوق‌زدگی آن را نشانه وفای روحانی به برخی وعده‌هایش و انجام یکی از خواست‌های معلمان مبنی بر آزادی معلمان زندانی می‌دانند! حال آن‌که موضوع اصلاً چنین نیست و این مانورها ربطی به آزادی معلمان زندانی وسایر زندانیان سیاسی ندارد و به جرئت می‌توان گفت به‌رغم آن‌که سه سال از ریاست جمهوری حسن روحانی گذشته است، حتا یکی! تأکید می‌کنیم حتا یکی از خواست‌های متعدد معلمان نیز محقق نشده است.

در مورد این سه معلم مبارز نیز نخست باید گفت رسول بدایقی بعد از ۷ سال حبس حتا بدون یک روز مرخصی، در ۹ اردیبهشت بطور **مشروط** از زندان آزاد شد. وی روز ۱۹ اردیبهشت هنگام ملاقات با محمود بهشتی لنگرودی که در بیمارستان "امام خمینی" بستری بود، مورد ضرب و شتم شدید ماموران امنیتی قرار گرفت و بار دیگر بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل گردید. گفته می‌شود که روز بعد از این حادثه، یک جلسه بازپرسی در **دادسرای زندان اوین**، برایش یک وثیقه ۷۰ میلیون تومانی صادر نموده است.

محمود بهشتی لنگرودی که پس از اعتصاب غذا راهی بیمارستان شده بود، پس از ترخیص از بیمارستان به **مرخصی** فرستاده شد. وی به ۱۴ **سال حبس** محکوم شده است.

اسماعیل عبیدی که از ششم تیرماه ۹۴ بازداشت و در ۱۳ بهمن حکم ۶ سال حبس برایش صادر شده روز ۲۵ اردیبهشت ۹۵ در شانزدهمین روز اعتصاب غذای خود با ۳۰۰ میلیون وثیقه، به **مرخصی** فرستاده شده است.

بنابراین نه فقط ماجرای به اصطلاح آزادی، هیچ‌یک از این سه نفر قطعی نیست و رژیم هر آینه اراده کند دوباره آن‌ها را به زندان برمی‌گرداند، بلکه اساساً هیچ حرفی از آزادی معلمان در بند در میان نیست.

دوم این‌که علاوه بر این سه معلم، فرهنگیان دیگری چون: محمد بهلولی و محمدرضا نیک‌نژاد هر یک حکم اولیه ۵ سال زندان گرفته‌اند. علی‌رضا هاشمی به سه سال حبس محکوم شده و یک سال است در زندان بسر می‌برد. علی‌اکبر باغانی به یک سال حبس و دو سال تبعید محکوم شده است. طاهر قادرزاده ۹۱ روز حبس تعزیری گرفته است. مزید بر این‌ها و

میلیاردها دلار هزینه...

هم‌اکنون در دست گروه‌های مخالف رژیم اسد است. بنابراین دولتی که در سوریه بر سر کار است، در واقعیت درآمدی ندارد و ورشکسته است. اما این دولت برای تأمین هزینه‌های دستگاه نظامی- بوروکراتیک خود نیاز به پول دارد و برای تأمین آنوقه و مایحتاج مردم در مناطقی که هنوز در کنترل آن هستند، به کالا، چگونه منابع کلان آنها را تأمین می‌کند.

سوریه دو متحد دارد، روسیه و جمهوری اسلامی ایران. روسیه عمدتاً از نظر نظامی و سیاسی، رژیم اسد را حمایت و پشتیبانی می‌کند، اما پولی به آن نمی‌دهد. این جمهوری اسلامی است که عهددار تأمین نیازهای مالی رژیم بشار اسد شده است.

بر طبق آمارهای منابع مختلف، جمهوری اسلامی در هر سال بین ۶ تا ۱۰ میلیارد دلار به صورت نقد و بخشی نیز به عنوان کالا به رژیم سوریه، کمک می‌کند.

در خردادماه سال گذشته، استقفا دمیستورا سخنگوی ویژه سازمان ملل در سوریه، کمک مالی جمهوری اسلامی را به دولت سوریه سالانه ۶ میلیارد دلار اعلام نمود. مؤسسات تحقیقاتی روسیه این کمک اقتصادی و نظامی جمهوری اسلامی را به دولت سوریه در فاصله سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳، بین ۱۴ تا ۱۵ میلیارد دلار اعلام کردند.

پوشیده نیست که با ادامه جنگ داخلی و وخیم‌تر شدن وضعیت اقتصادی و مالی دولت سوریه، میزان این کمک‌ها پیوسته افزایش یافته است. این مبلغ هم‌اکنون باید سالانه لافل در حدود ۱۰ میلیارد دلار باشد. اگر هزینه‌های نظامی جمهوری اسلامی در سوریه و از جمله هزینه‌های حزب‌الله لبنان را که رژیم ایران تأمین‌کننده آن است، نیز در نظر بگیریم، این رقم مجموعاً در هر سال به ۱۵ میلیارد دلار خواهد رسید.

بنابراین درحالی‌که میلیون‌ها تن از مردم ایران بیکار و گرسنه‌اند، دستمزد کارگران آن‌قدر ناچیز است که کفاف حداقل معیشت آن‌ها را نمی‌دهد، درحالی‌که مدام دستمزد و حقوق اغلب کارگران و حتی کارمندان دولتی به تعویق می‌افتد، دولت پیوسته از وضعیت وخیم مالی سخن می‌گوید و تریلیون‌ها تومان به بانک‌ها و دیگر مؤسسات بدهکار است، جمهوری اسلامی هم‌ساله میلیارد‌ها دلار از حاصل دسترنج کارگران ایران را به جیب دار و سسته حاکم بر سوریه می‌ریزد، تا به اهداف جاهلطلبانه و توسعه‌طلبانه خود جامه عمل پوشد.

توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران باید بدانند و آگاه باشند که هزینه دخالت نظامی جمهوری اسلامی در سوریه بر دوش آن‌ها است. رژیم حاکم بر ایران هر سال میلیارد‌ها دلار از حاصل کار و زحمت کارگران را که می‌توانست صرف رفاه، آموزش، بهداشت و توسعه کشور گردد، خرج جاهلطلبی‌های توسعه‌طلبانه خود می‌کند. دخالت نظامی در سوریه هم همانند ماجراجویی هسته‌ای، تنها نتیجه‌اش برای توده مردم ایران، وخامت بیشتر شرایط زندگی آن‌هاست.

بنابراین، مردم زحمتکش ایران باید بی‌تفاوتی را کنار بگذارند، به ماجراجویی دخالت نظامی جمهوری اسلامی در سوریه اعتراض کنند و اجازه ندهند که حاصل کار و زحمتشان، صرف میلیارد‌ها دلار هزینه‌های نظامی دخالت در جنگ سوریه و کمک به رژیم ارتجاعی حاکم بر این کشور شود.

جنبش اعتراضی معلمان، سه سال بعد!

معلمان هستند که هیچ‌کدام پاسخ مثبتی نگرفته است.

بدیهی‌ست که این خواست‌ها و خواست‌های دیگری نظیر آن، فقط در شرایطی می‌تواند ولو بخشاً بر رژیم تحمیل و بر سران آن قبولانده شود که سببه مبارزات معلمان پر زور باشد. توده‌های معلم با حضور فعال و مستقل در صحنه و با استفاده از شیوه‌های گوناگون و موثر مبارزه است که قادرند قدم به قدم رژیم را به عقب‌نشینی وا دارند و به بخش‌هایی از این خواست‌ها دست یابند. بخش‌های پیشرو و آگاه معلمان، طی سال‌های گذشته بویژه سازماندهی دو رشته اعتصابات سرتاسری و اعتراضات باشکوه در اواخر سال ۹۳ و اوائل سال ۹۴، نشان دادند که می‌توانند با طرح خواست‌های توده معلمان، آن‌ها را بسیج کنند و مستقل از تشکلهایی که افق دیدشان به "جلسات مشترک" با اعضای کابینه و مجلس ارتجاع محدود می‌شود و "اعتراض" شان از دایره "سکوت" و "خاموشی" فراتر نمی‌رود، به اعتراض متشکل و گسترده و سراسری بکشانند.

بگذار آن‌ها در بیراهه‌های تاریک و پر پیچ و خم توهمات خود سرگردان و به دید و باز دیده‌های بی‌نتیجه با "مسئولان عالی رتبه نظام" سرگرم باشند!

بگذار هرز بردن انرژی‌ها و تولید در زیر دست و پای فلان مقام و مسئول حکومتی را "تعامل سازنده" بنامند، به وعده‌های تکراری آن‌ها دلخوش باشند و از مرکز ظلم "تظلم‌خواهی" کنند!

در عوض معلمان آگاه و پیشرو و فعالان جنبش معلمان، بیش از پیش بایستی ماهیت این‌گونه تشکلهای را که مانع عمده ارتقاء سطح مبارزات و تکامل جنبش اعتراضی معلمان هستند برملا سازند. فعالان آگاه و پیشرو جنبش اعتراضی معلمان با بسیج توده معلمان و اعمال فشار از پایین قادرند عناصر "اصلاح‌طلب" یا متوهم و هم‌دست جناح‌های حکومتی در رهبری این تشکلهای را کنار زده و نیروهای جوان، رادیکال، مستقل و مورد اعتماد و مرتبط با توده معلمان را جایگزین سازند و این تشکلهای را به تشکلهای واقعا مستقل و مبارز معلمان تبدیل کنند. مهم‌تر آن‌که هم پای این پرسه باید تشکلهای مناسب و مستقل جدیدی را پی‌ریزی کرد که متکی بر توده معلمان و فرهنگیان و پی‌گیر جدی مطالبات آن‌ها باشند.

پوشیده نیست که ریشه تمام نابسامانی‌های موجود در آموزش و پرورش و ریشه تمام بدبختی‌ها، بی‌حقوقی‌ها، فقر، ناداری و چند شطله بودن معلمان، ارتجاع اسلامی و نظام سرمایه‌داری حاکم بر کشور است. مادام که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و کل نظام سرمایه‌داری سرنگون نشده است، جز ایجاد تشکلهای مستقل و سازماندهی مبارزات متحد و متشکل و جز تشدید مبارزه علیه نظم موجود راه دیگری برای تحقق خواست‌های معلمان وجود ندارد!

علاوه بر این‌که تعداد زیادی از فعالان کارگری با درزندان اند ویا دربیرون زندان تحت پی‌گرد و تعقیب دائمی قراردارند، همچنین تعداد زیادی از فعالان منمنی، صدها معلم و فعال جنبش اعتراضی معلمان رسماً مورد تهدید واقع شده‌اند که اگر به فعالیت در زمینه پی‌گیری حقوق و مطالبات معلمان ادامه دهند، از کار اخراج و زندانی می‌شوند. حتا بر طبق داده‌های رسمی، میزان احضار، تهدید، بازداشت و حبس معلمان در سه سال ریاست جمهوری روحانی، از دو دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد بیشتر بوده است. بنابراین هیچ بحث و نشانی از آزادی معلمان دربند و زندانیان سیاسی درمیان نیست. نه فقط خواست آزادی معلمان زندانی و زندانیان سیاسی، بلکه سایر مطالبات معلمان نیز چنان‌که اشاره شد، برآورده نشده است. بی‌بایه‌هایی که در اردیبهشت ماه به مناسبت روز معلم توسط تشکلهای صنفی معلمان انتشار یافته است گویای همین واقعیت است. هم‌اکنون اکثریت قریب به اتفاق معلمان و فرهنگیان شاغل و بازنشسته زیر خط فقر زندگی می‌کنند. معلمان خواهان افزایش پایه حقوق به بالای خط فقر هستند. نظام هماهنگ پرداخت حقوق‌ها که یکی از خواست‌های دیرین عموم معلمان است، بصورت واقعی اجرایی نشده است. درحال حاضر مجموعه دریافتی سالانه فرهنگیان و بازنشستگان آموزش و پرورش نسبت به دیگر کارمندان دولت که از نظر استخدامی دارای شرایط مشابهی بوده‌اند بسیار کمتر و در بسیاری موارد دست‌کم ۴ تا ۵ برابر کمتر است! درآمد فرهنگیان بازنشسته بسیار ناچیز و حدود نصف هم‌ترازان شاغل است. بیمه معلمان و فرهنگیان نیز از نظر کیفیت و مداومت، با هیچ‌یک از ادارات دولتی دیگر که چنین خدماتی ارائه می‌دهند قابل قیاس نیست و در نازل‌ترین سطح قرار دارد. معلمان خواهان ایجاد بیمه درمانی موثر و کارآمد برای شاغلان و بازنشستگان آموزش و پرورش هستند. مدیران و موسسان مدارس بخش خصوصی و "غیرانتفاعی" بدلیل نبود مقررات و ضوابط درباره معلمان این بخش، با سوءاستفاده از بیکاری گسترده در جامعه، شرایط دشوارتری را برآنان تحمیل می‌کنند و حقوقی کمتر از حداقل دستمزد به برخی معلمان این بخش پرداخت می‌کنند. معلمان خواهان تدوین قوانین مشخص برای این گروه از همکاران خویش و پایان این اجحافات هستند. اختصاص بودجه کافی به آموزش و پرورش، ایجاد سازمان‌های رفاهی برای شاغلان و بازنشستگان، آزادی تمامی فعالان صنفی و رفع اتهام از آن‌ها، اجرای قانون مدیریت انتخابی مدارس، حمایت از تشکلهای صنفی غیردولتی و حذف نگاه امنیتی به تشکلهای موجود، توقف خصوصی‌سازی و اجرای آموزش رایگان، برنامه‌ریزی در جهت ارتقای کیفیت آموزش و پرورش، شرکت معلمان در تصمیم‌سازی‌ها و سیاست‌گذاری در آموزش و پرورش از جمله مهم‌ترین مطالبات

جنبش اعتراضی معلمان، سه سال بعد!

سه سال پس از زمامداری حسن روحانی و وعده‌های رنگارنگ وی، هنوز هیچ‌یک از خواست‌های معلمان برآورده نشده است. گرایش اصلاح‌طلبی و عناصر وابسته به این گرایش که در برخی تشکلهای و کانون‌های صنفی معلمان بویژه در رهبری آن لانه کرده‌اند و کلید نجات معلمان را در دست روحانی دیده بودند، از همان آغاز، خود را با سر به دامن "دولت تدبیر و امید" افکندند. این گرایش در این سه سال که به زعم خویش به "تعامل سازنده" با دارودسته روحانی مشغول بوده است، به عنوان یکی از موانع اصلی رشد و ارتقای مبارزات معلمان و تحقق مطالبات آن‌ها، نقش مخربی ایفا کرده است. درحالی‌که این گرایش به گفتگوهای فرسایشی، تکراری و بی‌نتیجه با مقامات دولتی دل‌خوش کرده و در تمام طول این دوره، بی‌وقفه به نقش خویش در بازدارندگی جنبش اعتراضی معلمان ادامه داده و تمام تلاش خود را بکار بسته است تا توده معلمان را منفعلانه در انتظار معجزات روحانی و وزیر آموزش و پرورش وی نگاه دارد، بخش آگاه و پیشرو و مبارز معلمان و فرهنگیان، قاطعانه دست رد به سینه این گرایش و حامیان آن زده، اعتراضات و اعتصابات سراسری، مستقل و پرشوری را سازمان داده‌اند. توده معلمان

مبارزه، با دو سلسله اعتراضات و اعتصابات سراسری و مستقل خود در زمستان سال ۹۳ و فروردین سال ۹۴ آشکارا از تشکلهای موجود عبور کردند و مرحله جدیدی از جنبش اعتراضی معلمان را کلید زدند. تشکلهای صنفی با گرایش غالب "اصلاح‌طلبی" که نتوانسته بودند اراده و پتانسیل مبارزاتی توده معلمان را مهار و آن را به بیراهه سوق دهند، ابتدا با سکوت در برابر موج نخست اعتصابات، سپس تبری‌جوئی و مخالفت با آن سعی کردند از اهمیت این حرکت جدید و مستقل بکاهند. اما گستردگی این حرکت مستقل توده‌ای و سازماندهی شده از پایین، سرانجام این تشکلهای و مرده‌ها را که در بهت و حیرت فرو رفته بودند، به دنبال خود کشاند. شیفته‌گان "دولت تدبیر و امید" هنوز از سرگیجه ناشی از قدرت متشکل و مستقل معلمان در موج نخست اعتصابات سراسری رهائی نیافته بودند که دومین موج اعتصابات سراسری و مستقل معلمان به خروش آمد. ده‌ها هزار معلم و فرهنگی در تهران و اغلب شهرها و استان‌های کشور، با تجمع در برابر مجلس، ادارات آموزش و پرورش، فرمانداری‌ها و استان‌داری‌ها، در صفحه ۸

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقتت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایند.

دانمارک:

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://74.91.172.21/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fedaian (Aghaliyat)
No 717 May 2016

با **سازمان فدائیان (اقتت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و تلگرام در تماس باشید
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیام‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و نظرات خود را برای ما بفرستید:
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۷



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از کانال تلویزیونی دیدگاه بر روی ماهواره یاه ست (Yahsat) پخش می‌شود.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی بدین قرار است:

روزهای چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۹،۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه‌ها در روزهای:

پنجشنبه هر هفته ساعت ۹،۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید، میتوانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه و جی ال ویز به طور زنده و همزمان برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید:

<http://www.didgah.tv/fa>

مشخصات ماهواره ای کانال تلویزیون دیدگاه:

ماهواره یاه ست ۵ / ۵۲ درجه ی شرقی

فرکانس: ۱۲۰۷۳ - پولاریزاسیون: عمودی - سیمپلریت: ۲۷۵۰۰ - اف ای سی: ۷ / ۸

شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دمکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی